

شرق و غرب

(۲)

« تصدیق سخنی نه حد غرب است » یکی از شکفتیهای زمان ما داستان شرق شناسان اروپاست. تاریخ و زبان و ادبیات ما را بیگانگانی که صدها فرسنگ از ما دورند تدوین می نمایند.

من تصدیق دارم که یکدسته ایرانیشناسانی از مرحوم دارمستتر و تولد که و یوستی و مارکوارت و بارتولد و راولنسن و اندریاس و کرستنسن و ماتسهای ایشان منت بر سر ایران دارند جاویدان باید حرمت آنان را نگهداریم. آنچه باید گفت اینست که امروز در اروپا از اینگونه دانشمندان بسیار کم است و بجای ایشان مردمان کم مایه و نیرنگ باز میدانند می کنند. اینان ایرانیشناسی را وسیله مال اندوزی و کلاهبرداری کرده اند و بیشتر نوشته ها و گفته های آن دانشمندان گذشته را دزدیده خاینانه خرج میکنند. و چه بسا که سخنان بی سروته را بنام دانش منتشر می سازند.

اگر کسی از روی دریافت و آگاهی در نکارشها و گفتارهای اینان باریک بین شود سزا است که آن سخنان را بر سرشان بکوبند و رسوای جهانشان بسازند. بسیاری از اینان نمونه درست کودنی و نافی می میباشند که پس از سالها زیستن در ایران هنوز زبان پارسی را یاد نمی گیرند. اگر کتابها در نکوهش اینان نوشته شود بیجاست. یکی از آنان که امروزه زنده نیست پس از دوازده سال زندگی در تبریز و یاد گرفتن فارسی و ترکی فرق دو کلمه قلندر و کلانتر را نمیدانست و روزی در انجمنی که سرگرم دانش فروشی بود چنین می سرود که در زمان عنویان دین و دولت یکی بوده اینست که پیشوای درویشان را سرپرست محلات می کردند

و اینست که نام هر دو یکی است. ما زحمت بیهوده کشیدیم که فرق این دو کلمه را با هم بفهمانیم. زیرا باهمه شرحهای مفصل نتوانست بفهمد.

از اینگونه حکایتها بی شمار است. بیک حکایت دیگری بسنده می کنم: پارسا تابستان عصری در خانه نشسته بودم مردی باریش دراز و کلا فرنگی از در درآمد. فرانسه سخن می گفت. من چون آنزبان را نمیدانم عذر خواستم و بانگلیسی گفتگو آغاز کردیم. داستان خود را چنین گفت:

«از اروپا آمده ام تا درباره زبان آذری تحقیق و جستجو کنم و چون شما در آن باره رساله ای نوشته اید استاد گریستن مرا بسوی شما رهنمایی کرد که اگر آگاهیایی دارید بمن بدهید» پرسیدم پس زبان پارسی را میدانید؟ گفت نه. پس چه ارتباطی بزبانهای ایران پیدا کرده اید که بتحقیق یکی از شاخه های آن برخاسته اید؟ گفت سنسکریت و اوستایی را میدانم.

این پاسخ در نزد من نادرست بود. چرا کسی تا پارسی امروز را یاد نگیرد و پهلوی را نشناسد چرا یکسره بسراغ اوستایی و سنسکریت برود؟ با اینهمه در دل خود آرزومند بودم که دعوی آقای شرق شناس درست باشد زیرا از مدتها پیش در جستجوی کسی بودم که درباره سنسکریت درسهایی از وی بیاموزم. اینستکه پرسیدم: آیا میتوانید چندروزی درسهایی درباره سنسکریت بمن بیاموزید. گفت: کتاب باید داشت. گفتم کتاب پیدا میکنم. گفت: پس از مراجعت از آذربایجان میتوانم.

از اینجا تردید من بیشتر گردیده خواستم آزمایشی روشنتر کرده باشم. کتاب و نذیر داد را که بخشی از اوستاست و در آن روزها نزد خود آن را درس می خواندم از میان کتابها درآورده باز کردم. فسوسا که استاد ما خواندن آن را هم نتوانست و دانسته شد آنچه بایستی دانسته شود.

با اینحال همراهی و راهنمایی را دریغ نکرده مکتوبی یکی از دوستانم در تبریز که بازبانهای خلیخال و کلین قیه سروکار دارد نوشته سفارشها کردم . سپس هم پاره‌ای آگاهیها بازگفتم . ولی از دادن یادداشتهایی که فراوان داشتم واگر میدادم شاید استادرا بی‌نیاز از زحمت سفر می‌کرد باز ایستادم چرا که در درستکاری و پاکدلی او تردید پیدا کرده بودم .

باری استاد رفت و چند زمانی هم در تبریز و خلیخال و آن پیرامونها گردیده تا دوباره بتهران بازگشت . این بار دیدنش نتوانستم ولی شنیدم و در یکی از روزنامه‌ها خواندم که در اندک زمانی که در آنجاها گردیده با همه ندانستن ترکی و پارسی دوازده هزار دلمه آذری‌گرد آورده است و بزودی کتابی در این باره چاپ خواهد کرد و راهنماییها هم بدولت نموده است که در اینجا کاری با آنها نداریم .

یکی از شیرینکاریهای اروپاییان آنکه هرچیزی یا هرجایی که یحییکی از ایشان ندانسته یا ندیده باشد هنوز کشف نشده است . مثلا گویر بزرگ ایران که همه ایرانیان آنرا می‌دانند و می‌شناسند و هزاران کسان در درون آن نشیمن دارند و زمانهایی یکی از راههای تجارتهی معروف از میانه آن می‌گذشته است و در کتابهای فارسی و عربی در صدجا نام آن برده شده با این همه کشف نشده بوده تا هنگامیکه مادام فلان یا مسیو بهمان بایران آمده و آنرا دیده و چندسطر خشک و تری درباره آن نگاشته است .

زبان آذری که در یگرشته از دیه‌های آذربایجان هنوز هم بازمانده و در کتابهای اسلامی و ایرانی بارها نام آن برده شده و نگارنده مقاله رساله‌ای درباره آن چاپ کرده‌ام که بزبان انگلیسی و روسی ترجمه شده با این همه درباره زبان مزبور تاکنون دانشی در میان نبوده تا این استاد شرق‌شناس پارسال بایران آمده

و آن را تحقیق کرده است و ۱۲۰۰۰ کلمه هم گرد آورده .

بی شرمی مسیو بکنار دروغش را چه چاره کنیم . زیرا که در سراسر دیهپهای آذری گوی آذربایجان چهار هزار کلمه آذری هم نیست چه رسد باینکه مسیو آن ها را گرد آورده باشد . بویژه با کوتاهی زمان اقامت و باندانستن ترکی یا فارسی . با مسیو پیمان می بندیم که اگر شش هزار کلمه آذری درست بمانشان دادند هزار تومان از بابت خرج سفرشان بگردن نکارنده باشد . بشرط اینکه داستان سنسکریت دانی نباشد و از خودشان کلمه هایی درست نکنند .

من دلم بساده دلی و خوشبناوری ایرانیان می سوزد که این لافهای بی بنیاد را باور کرده این گونه مردم را با آغوش باز پیشواز می کنند .

بمناسبت نام آذری این حکایت را هم یاد می کنم : دایرةالمعارف اسلامی کنایست که از ده و اند سال پیش آغاز شده و کم کم از چاپ درمی آید و دسته ای از شرق شناسان در گزارش آن شرکت دارند . در هشت یا نه سال پیش چون بکلمه آذری رسیده اند آنرا زبان ترکی باستان آذربایکان دانسته اشعار نصرولی بغدادی را از ادبیات آن زبان یاد کرده اند .

(این مطالب را کسانی که خوانده اند بنکارنده خبر داده اند) . پس از اندکی رساله نکارنده انتشار یافته که نشان دادام آذری زبانی بوده پارسی نه ترکی و شاخه ای از زبانهای ایران بوده . دلایلهای بسیار در این باره یاد کرده سپس نمونه هایی از شعر و نثر از آن زبان در اینجا آورده ام از جمله یازده دوبیتی از شیخ صفی الدین معروف نقل کرده و با استدلال نشان داده ام که آن دوبیتیها در زبان آذریست . زیرا که آنها را در کتاب سلسلة النسب که پرفسور براون معرفی کرده یاد نموده ولی نه صاحب کتاب و نه پرفسور براون ندانسته اند که در چه زبانیست .

پس از آن رساله هم در مقاله‌های خود و در کنفرانسهایی که در آنچون ادبی داده‌ام تفصیل‌های بسیار در باره آذری داده‌ام از جمله اینکه این زبان هنوز هم در کلین‌قیه و خلخال باز مانده .

رساله‌ام بزبانهای انگلیسی و روسی ترجمه یافته . از انسوی دایرةالمعارف هم بحرف تاء رسیده در کلمه تو کلمی شرح حال درویش تو کلمی ابن بزاز مؤلف صفوة الصفا را ذکر نموده و بیجهت و بیمناسبت یاد زبان آذری را بمیان آورده و این باره آذری فارسی شده و اشعار شیخ صفی ادبیات آن شمرده گردیده است . ولی در سراسر مقاله هرگز نامی از من و رساله‌ام برده نشده است یکی بپرسد آقایان اگر شما آذری را می‌شناختید که چیست پس آن اشتباهتان در حرف الف چیست ؟ چگونه آنهمه پرت از حقیقت افتاده‌اید ؟ ! اگر نمی‌دانستید و از رساله من دانسته‌اید پس چرا نام رساله را نبرده‌اید ؟ ! آیا بی‌انصافی نیست که در این مقاله دوم نام پرفسور براون را بمناسبت اینکه چاپ‌کننده « سلسلة النیب » است یاد بکنید ولی مرا که سراسر مطالب را از کتابهایم برداشته‌اید نام نبرید ؟ !

آنچه مرا باین کله و ادار می‌کند آن فرقیست که شما میانه آسیایی و اروپایی می‌گزارید و ایرانیان را باهمه دانشمندی کنار گذارده و اروپاییان را بدانسان باآسمان می‌برید . و گرنه این مطالب ارزش نوشتن ندارد .

(از مقالات سید جمال الدین)

مختصر مقاله ذیل که یکی از مقالات فارسیه فیلسوف اعظم مشرق زمین سید جمال الدین اسدآبادیست بوسیله مجله ادبی ارمنان دوستداران علم و دانش را ارمنان و اهداء میشود ۵ فروردین ۱۳۱۲ صفات الله جمالی

(در عجب و کبر)

عجب و خودپسندی دعوت میکند انسانها را بر کبر - و کبر باعث آن میشود

ده بر سایر مخلوقات بنظر حقارت بنگرد و افعال ناشایسته غیر مطبوع از آن سرزند. و عجب از خواص نفوس صغیره و از لوازم عقول است که دایره ادراک آنها تنگ شده باشد زیرا که اگر ادراک شخص واسع و افکارش عالی باشد خواهد دانست که مراتب انسانی در هر مزیتی از مزایای آن چه معنویه باشد چه صوریه غیر متناهی است - و چون این امر بر کسی منکشف شود در هر پایه از پایه ها بوده باشد چون بمافوق خود نظر کند بغیر از افعال و خجالت و اعتراف بر قصور خود چیز دیگری اورا حاصل نخواهد شد. نه علم انسانی را پایان نه قوت و نیرومندی اورا نهایتی و نه غنا و ثروت آن را غایتی پدیدار است - و متناهی هیچ نسبتی با غیر متناهی ندارد پس اگر کسی معجب بنفس خود بوده باشد بواسطه نیل بعضی از رتب انسانی این نیست مگر از عمی و عمش عقل وی - که پایه خویش را منتهی الیه پایه انسانی گماشته از آن خود را بر دیگران تفوق میدهد. وضع مزاج و انحطاط نفس وی باعث بر آن میشود که بواسطه نیل بعضی از مزایای انسانی اورا چنان نشوان و سکر حاصل میشود که افعال ناشایسته بعالم انسانی از او سر میزند و سایر ناس را تحقیر و توهین مینماید. چه بسیار داء عقامی است این بیماری عجب و کبر چقدر مضرتها و گزندها از آن برای انسان حاصل میشود.

اول مضرات آن اینست که اورا از مدارج کمالات غیر متناهیه منع میکند و نفس و عقل را از طلب معالی باز میدارد. و آنها را بواسطه همین دو خصات بروقوف اجبار میکند. و گزند دیگرش اینست که بواسطه افعال بشعه (۱) و حرکات ناشایسته که نتایج کبر است تمام مردم را بر عداوت خود دعوت میکند ورشته اتحاد و التئامی که اساس پایداری انسانهاست قطع مینماید. و آن بیچاره را بواسطه همین سبب دنیه در زاویه وحدت و وحشت مغلول الیدین محبوس مینماید. این خصات را اگر

(۱) بشعه - ناخوش و بد مزه

هیچ ضرری نباشد جز اینکه جمیع مردم متصف بدانرا مکروه و مبعوض میدانند همین کافی است. این است مساوی (۲) خصلت کبریکه ناشی از مزیت نیل کبری شده باشد عجیب آنستکه ما در مملکت خود بسیاری از اشخاص را می بینیم که از تکبر بعالم نمی گنجند. از روی فخر و عظمت بر آسمان و زمین منت می نهند با وجود این آنها را هیچگونه مزیتی که داعی بر آن خله باشد نیست. نمی بینی آنانی را که در گردونه‌ها بر پشت افتاده و پای بر پای نهاده بغایت کبریا از این کوچه و بازارها عبور مینمایند! هیچ نظر نکردی بر آنانیکه بر پشت اسب کج نشسته و کلاه خود را بر یکطرف نهاده متکبرانه در حین مرور و عبور بر زمین و شمال نظر می اندازند کدام مملکت را فتح کرده است - در کدام میدان محاربه داد مردی داده است - کدام امر بدیعی را اختراع نموده است - کدام علم جدیدی را ایجاد کرده است - کدام عقده صعب سیاسی را حل کرده است - کدام سری از اسرار وجود را کشف کرده است؟ سبحان الله این شخص مار شال ملتک است. این جنرال کر کو است. این جنرال کری بالدی است. این بسمارک است - این پالمرستون است - این غرچیکف است - این نیوتن است - این کفلاست - این کیلیو است - اختراع تلغراف از این شخص شده است - سکه آهنی را این انشأ نموده است - این صنایع بدیعه آثار افکار همین شخص است!؟

این است عجب بیجا. اینست تکبر بی معنا. خاکش بر سر اگر اندکی شعور داشتی و یا اورا بهره از عار و تنگ بودی بایستی از حیا و خجلت آب شود و یا خود را از شرمساری بزایه گمنامی در آورد.

این شیمه سیئه و این خصلت ناپسندیده بجز از شرق در جای دیگر کمتر

یافت میشود والسلام